



Recognition of the Separate Substances in the View of Avicenna and Thomas Aquinas

ARTICLE INFO

Article Type

Original Research

Authors

Abdi Savejian N.*

Philosophy Department, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran

How to cite this article

Abdi Savejian N. Recognition of the Separate Substances in the View of Avicenna and Thomas Aquinas. *Philosophical Thought*. 2021;1(4):287-296.

ABSTRACT

How to recognize the separate substances given by Avicenna and Thomas Aquinas? Including metaphysical issues is the issue of the separate substances and how to recognize the separate substances. The complexity of the discussion of recognizing separate substances is that philosophers offer different and sometimes conflicting opinions when considering and reflecting on them. Among the medieval thinkers are Avicenna and Thomas Aquinas, each of them, by mentioning several reasons, expresses two opposing views regarding the recognition of the separate substances; As in some cases, they consider it possible for the human soul to know separate substances, and in some cases, they do not consider the human soul to be able to know. However, the views of the two thinkers are hesitant and inconsistent, but by analyzing their views and following the presentation of a dual division for cognition, that is, cognition of truth and true cognition, the apparent conflict can be resolved and finally, declare that according to both thinkers, the human soul can know the truth of the separate substances, with the difference that according to Avicenna, knowing the truth depends on the impartiality of the external active intellect, while according to Aquinas, knowing the truth requires the help of the inner active intellect. On the other hand, both thinkers agree that the human soul can't know the true essence of the separate substances; rather, true knowledge belongs to the separate substances and God. Finally, true knowledge separate substances cannot be achieved by acquiring knowledge.

Keywords Separate Substances; Cognition of Truth; True Cognition; Avicenna; Thomas Aquinas

*Correspondence

Address: Philosophy Department, Central Tehran branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran
Phone: -
Fax: -
noushinas@yahoo.com

Article History

Received: December 13, 2021

Accepted: January 4, 2022

ePublished: January 26, 2022

CITATION LINKS

[Aquinas ST; 1975] Summa contra gentiles: book one (God) [Aquinas ST; 1976] Summa contra gentiles: book two (Creation) [Aquinas ST; 1984] Truth [Avicenna; 1984] The beginning and the resurrection [Avicenna; 1987] Definitions [Avicenna; 1992] Discussions [Avicenna; 2000a] Comments [Avicenna; 2000b] Salvation from drowning in the sea of misguidance [Avicenna; 2000c] Rescue [Avicenna; 2006a] Theology from the book of healing [Avicenna; 2006b] The Soul from the book of Healing [Avicenna; 2007] Al-Shefa [Brehier E; 2001] Historie de la philosophie: L'Antiquité et le Moyen Age, III: Le Moyen Age et la Renaissance [Ross WD, editor; 1924] Aristotle's metaphysics

شناخت جواهر مفارق از نظر ابن سینا و توماس آکوئینی

نوشین عبدی ساوجیان*

گروه فلسفه، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

چکیده

از جمله مسائل مابعدالطبیعه، مسأله جواهر مفارق و نحوه شناخت مفارقات است. پیچیدگی بحث شناخت جواهر مفارق تا حدی است که فیلسوفان هنگام بررسی و تأمل در باب آن، آراء متفاوت و گاه متعارضی را ارائه می‌دهند. از جمله اندیشمندان دوره میانه، می‌توان به ابن سینا و توماس آکوئینی اشاره کرد که هر یک از ایشان با ذکر دلایلی و شواهدی چند دو نظر مقابل در خصوص شناخت جواهر مفارق اعلام می‌دارند، چنانکه در برخی موارد شناخت جواهر مفارق را برای نفس انسانی ممکن می‌دانند و در مواردی نفس انسانی را قادر به شناخت نمی‌دانند. با این وصف اگرچه آراء دو اندیشمند مردد و ناسازگار می‌نماید اما با تحلیل آراء ایشان و به دنبال ارائه تقسیم ثنائی برای شناخت، یعنی شناخت حقیقت و شناخت حقیقی، می‌توان تعارض ظاهری را مرتفع ساخت و در نهایت اعلام داشت که به اعتقاد هر دو اندیشمند، نفس انسانی قادر به شناخت حقیقت جواهر مفارق است؛ با این تفاوت که از نظر ابن سینا شناخت حقیقت منوط به افاضه عقل فعال بیرونی است، حال آنکه از نظر آکوئینی، شناخت حقیقت مستلزم اعداد عقل فعال درونی است و از سوی دیگر هر دو اندیشمند، اتفاق نظر دارند بر اینکه شناخت حقیقی جواهر مفارق برای نفس انسانی امکان‌پذیر نیست، بلکه شناخت حقیقی مختص جواهر مفارق و خداوند است و در نهایت اینکه از طریق علم حصولی نمی‌توان به شناخت حقیقی مفارقات ناآل شد.

کلیدواژگان: جواهر مفارق، شناخت حقیقت، شناخت حقیقی، ابن سینا، آکوئینی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۹/۲۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۰/۱۴

تاریخ انتشار: ۱۴۰۰/۱۱/۰۶

*نویسنده مسئول: noushinas@yahoo.com

آدرس مکاتبه: گروه فلسفه، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی، تهران، ایران

تلفن: - فکس: -

مقدمه

از جمله مسائل فلسفه اولی، مسأله نحوه شناخت نفس انسانی نسبت به جواهر مفارق، غیرمادی و مجرد مانند عقول (یا به تعبیری فرشتگان) و مجرداتی است که هم به لحاظ قوام خارجی و هم به لحاظ تعریف بی‌نیاز از ماده‌اند.

شناخت این قبیل از امور، از نظر فیلسوفی مانند ارسطو، سهل مُمتنع می‌نماید، چنانکه می‌گوید [Ross, 1924: II. 993b. 1]:

«تحقیق درباره حقیقت از یک جهت دشوار است و از یک جهت آسان و این واقعیت از اینجا پیداست که هیچ فردی نمی‌تواند به حقیقت، به قدر کافی دست یابد و از این جهت آسان است که با تمام دشواری‌ها، حقیقت از نظر همه آدمیان پنهان نمی‌ماند»؛

وی اشاره می‌کند:

«... شاید علت دشواری مورد بحث، در خود ما باشد، نه در امور و اشیاء؛ چه همان حالتی را که چشم خفاش در برابر روشنایی روز یا خورشید دارد، خرد موجود در نفس ما، یعنی عقل، در برابر اشیایی دارد که بر حسب طبیعتشان آشکارترین اشیاءاند.»

با این وصف می‌توان گفت که تمثیل ارسطو و تشبیه عقل انسان به چشم خفاش، حاکی از ناتوانی نفس انسانی از شناخت جواهر مفارق است.

مطالعه آثار فیلسوفان پس از ارسطو نیز بیانگر این مطلب است که آراء ارسطو در باب شناخت و به ویژه درباره شناخت جواهر مفارق، بر پیروان او نیز سایه افکنده است. به نحوی که دو فیلسوف دوره میانه یعنی ابن سینا و توماس آکوئینی نیز هر یک با روش خاص خود و البته گاه با اشاره و بدون ارائه ادله‌ای متقن، نفس انسانی را از شناخت جواهر مفارق ناتوان می‌یابند. نکته حائز اهمیت این است که اگرچه هر دو اندیشمند ناتوانی نفس در شناخت جواهر مفارق را می‌پذیرند، اما در برخی آثار خود به صراحت اعلام می‌دارند که نفس قادر به شناخت جواهر مفارق است. اثبات عدم تعارض درونی آراء هر یک از ایشان منوط به روشن‌شدن اقسام شناخت و تفکیک شناخت حقیقی از شناخت حقیقت است. با توجه به تفکیک دو نوع شناخت و نیز با عنایت به معانی مختلف ماهیت، می‌توان علاوه بر مقایسه آراء دو اندیشمند و ارائه راه‌حل، سازگاری اظهارات پارادوکس‌گونه را اثبات نمود.

طُرُق مختلف حصول شناخت عقلی از نظر ابن سینا

از اظهارات ابن سینا چنین برمی‌آید که شناخت^۱ از طرق مختلف حاصل می‌شود و علل متفاوتی در پیدایش این راه‌ها دخیل‌اند. از جمله عوامل دخیل در پیدایش راه‌های مختلف شناخت، می‌توان به «معلوم»، «علل و اسباب» و «مُعَرَّف» اشاره کرد. به بیان دیگر می‌توان گفت از نظر ابن سینا، راه رسیدن به شناخت عقلی، در مرتبه اول منوط به «وجود معلوم» و مشاهده و توجه به آن، توسط نفس انسانی است. اما از آنجا که «معلوم» خود بر دو قسم مادی و مجرد، قابل تقسیم است، شناخت حاصل از این دو نوع معلوم نیز به دو طریق صورت می‌پذیرد. علت سوم، «علل و اسباب» است که به نوبه خود سبب حصول شناخت عقلی می‌شوند و سرانجام عامل چهارم جهت حصول شناخت عقلی، «تعریف» است.

بدین ترتیب با توجه به عوامل مختلف شناخت، می‌توان گفت که حصول شناخت عقلی از چهار طریق امکان‌پذیر است که عبارتند از:

۱. ادراک عقلی از راه تجرید که مربوط به حضور معلوم و مشاهده معلوم است و نفس در این راه از ادراک حسی و خیالی نیز کمک می‌گیرد [Avicenna, 1992: 39].

۲. ادراک عقلی از راه توجه به معلوم مجرد که نفس در این راه بی‌نیاز از ادراک حسی و خیالی است.

۳. ادراک عقلی از راه تعریف، اساس تعریف بر تصورات بدیهی و تصورات اکتسابی پیشین است؛ اما به‌منظور دستیابی به شناخت شفاف و روشن، بهترین نوع تعریف که بیانگر تمامی خصوصیات مُعَرَّف باشد، تعریف به حدّ تام است [Avicenna, 2007: 52]. این راه همان راهی است که ابن سینا در کتاب «برهان از شفا» به آن اشاره می‌کند و از ضرورت توقّف تصور نظری بر تصور اجزاء حدّ یا رسم، سخن به میان می‌آورد [Avicenna, 2007: 52].

۴. ادراک عقلی از راه علل و اسباب معلومات: نفس تنها به واسطه این راه می‌تواند به شناخت حقایق و لوازم اشیاء نائل شود و البته این راه برای نفس انسانی امکان‌پذیر نیست [Avicenna, 2000a: 88]، زیرا ادراک از راه علل مختص مفارقاتی است که هیچ نوع تعلّقی به ماده ندارند و معلوم نزد آنها حاضر است، حال آنکه نفس انسانی به واسطه تعلّقی به ماده، در مقامی نیست که قادر به شناخت از این طریق باشد.

آراء ابن سینا در باب اثبات شناخت جواهر مفارق

از نظر ابن سینا از آنجا که مجردات عبارتند از ماهیاتی برهنه از ماده [Avicenna, 2006b: 147; Avicenna, 1987: 22] و لواحق مادی، عقل نظری به‌منظور اخذ صور معقول از آنها، از انجام فعل تجرید بی‌نیاز است [Avicenna, 2006b: 327; Avicenna, 2006a: 147; Avicenna, 2000b: 333; Avicenna, 1984: 103]. اما خود ذات جواهر مجرد، موضوع عقل نظری واقع نمی‌شوند، زیرا اگر ذات جواهر مجرد بنفسه (به خودی خود) صورت برای نفس انسانی شود، آنگاه دو تالی لازم می‌آید:

اولاً: حصول تمام صور در نفس و عالم‌شدن بالفعل نفس نسبت به همه امور؛

ثانیاً: تعلّق گرفتن ذات مفارق به یک نفس و بی‌بهره‌ماندن سایر نفوس از آن ذات و هر دو تالی از نظر وی فاسد است [Avicenna, 2006a: 147]. بنابراین می‌توان گفت که این صورت ذات مجرد است که در نفس انسانی منطبق می‌شود [Avicenna, 2006a: 148; Avicenna, 2000a: 232] و نه خود ذات و انطباق صورت ذات مجرد در نفس، به معنای شناخت جواهر مجرد از نظر ابن سینا است.

از سوی دیگر، ابن سینا در خصوص شناخت جواهر مفارق اظهار می‌دارد که حکم این دسته از صور نسبت به نفس، مانند حکم سایر صور معقول است، جز اینکه هر یک از صور حاصل از جواهر مفارق، برخلاف صور حاصل از تجرید، متعلق به ماهیاتی منحصر به فرداند [Avicenna, 2006a: 148]. اگرچه ابن سینا در این عبارت به امکان شناخت جواهر مفارق اشاره می‌کند، اما دلیلی بر مسأله اقامه نمی‌کند.

آراء ابن سینا در باب نفی شناخت جواهر مفارق

ابن سینا در خصوص نحوه شناخت معلوم مجرد (مفارقات) که نفس جهت شناخت آن بی‌نیاز از ادراک حسی و خیالی است، دلایل صریحی به میان نمی‌آورد، بلکه در کتاب «نفس از شفا» اعلام می‌کند که عقل انسانی از ادراک اشیاء بسیار قوی به دلیل شدت و قوت آنها، قاصر است [Avicenna, 2006b: 426] و مقصود وی از اشیاء بسیار قوی، جواهر غیرمادی است.

وی در جایی دیگر شناخت حقیقت را منوط به شناخت لوازم و خواص می‌داند و می‌گوید: اگر شناخت لوازم و خواص یک شیء، منوط به شناخت حقیقت آن باشد، لازم می‌آید که پس از شناخت حقیقت، همه لوازم و خواص آن نیز شناخته شود، در حالی که در شناخت عکس این حالت صورت می‌پذیرد [Avicenna, 2000a: 95].

وی در مورد دیگر به کلی شناخت ذات و ماهیات را رد می‌کند و این‌گونه اظهار می‌دارد که به واسطه ادراک عقلی، شناخت ذات و ماهیت امور حاصل نمی‌شود، بلکه تنها شناخت برخی لوازم، افعال، تأثیرات و خواص ذات است که امکان‌پذیر است [Avicenna, 2000a: 94] و به بیان دیگر، از نظر وی آنچه نفس در تجرید عقلی بدان توجه دارد و نیز آنچه به واسطه فیض، عقل فعال اخذ می‌کند، لوازم ذات و ماهیت است، نه خود ماهیت [Avicenna, 2000a: 34]. همچنین اشاره می‌کند که عقل فعال، تنها لوازم ماهیت امور مجرد، مادی و مخّیل را به نفس افاضه می‌کند و نه ماهیت آنها را [Avicenna, 2000a: 34]؛ اگرچه خود (عقل فعال) به دلیل شناخت از راه اسباب و علل [Avicenna, 2000a: 19 & 143]، به کلیه ماهیات و لوازم عالم است و صورت ماهیات را نیز در خود دارد [Avicenna, 2000a: 25 & 153 & 155].

وی همچنین به صراحت اعلام می‌دارد که شناخت حقیقی، شناختی است که در آن معقول، از راه اسباب و علل خود شناخته می‌شود و این نوع از شناخت، مختص واجب و عقول مفارق است [Avicenna, 2000a: 19] که علم آنها به واسطه حصول از راه اسباب و علل، کلی، ثابت و فسادناپذیر است [Avicenna, 2000a: 19 & 21 & 23-24; Avicenna, 2006a: 415].

طُرُق مختلف حصول شناخت عقلی از نظر آکوئینی

دلایل آکوئینی بر اثبات شناخت امور مفارق

آکوئینی به منظور روشن نمودن نحوه شناخت نفس، نخست به سراغ متعلقات شناخت می‌رود و پس از بیان اقسام متعلقات به بحث و بررسی مبسوط نحوه درک نفس انسانی نسبت به آنها می‌پردازد. بر اساس دسته‌بندی آکوئینی می‌توان گفت که به طور کلی، متعلقات شناخت در مرحله اول به دو دسته کلی قابل تقسیم‌اند: الف) امور بیرون از نفس؛ ب) امور درون نفس. دسته اول یعنی امور بیرون از نفس خود به دو قسم، تقسیم می‌شوند: مادیات و مجردات که از نظر وی علاوه بر جواهر مفارق، اموری مانند «واقعیت» و «روابط بین امور» را نیز شامل می‌شود [Aquinas, 1976: 66. 4].

آکوئینی در برخی آثار خویش به اثبات شناخت امور مفارق مبادرت می‌ورزد، از جمله اینکه می‌گوید:

«چیزهای غیرقابل رؤیت که توسط خدا، آشکارا دیده می‌شوند، به واسطه تصاویری که در نفس ساخته می‌شوند، درک و شناخته می‌شوند.» [Aquinas, 1976: 66. 4]

و در جای دیگر اظهار می‌دارد که:

«درک مستقیم حقیقت از طریق نیروی فهم امکان‌پذیر است.» [Aquinas, 1976: 15. T]

و یا می‌گوید:

«از طریق صور مُکتَسَب از امور مادی می‌توان به حسب مفهومی عام و نه به حسب ماهیت نوعی، شناختی نسبت به فرشتگان حاصل کرد.» [Aquinas, 1984: 88. 2. ad 4]

دلایل آکوئینی بر نفی شناخت جواهر مفارق

غالب آراء آکوئینی بر عدم توانایی نفس بر شناخت جواهر مفارق دلالت دارد. وی به منظور اثبات عدم توانایی نفس بر ادراک جواهر مجرد، سه مسأله را مورد بررسی قرار می‌دهد (سه مسأله را طرح و بررسی می‌کند): مسأله اول:

آیا نفس انسانی در حیات کنونی قادر به درک بالذات جواهر غیرمادی است؟

مسأله دوم:

آیا نفس انسانی می‌تواند از راه شناخت امور مادی یا محسوسات، به درک کامل جواهر غیرمادی نائل شود؟

مسأله سوم:

آیا نفس انسانی می‌تواند خدا را بشناسد؟

پاسخ به مسائل

پاسخ آکوئینی به مسأله اول

آکوئینی به منظور اثبات ادعای خویش مبنی بر عدم توانایی نفس بر ادراک جواهر مفارق، دلایل متعددی ارائه می‌کند؛ در یک تقسیم‌بندی کلی، می‌توان دلایل وی را در دو دسته قرار داد:

۱- ادله‌ای که شناخت عقل را منوط به صورت‌های خیالی می‌داند و از آنجا که جواهر مفارق، صورت خیالی ندارند، شناخت حقیقی آنها اولاً و بالذات ممکن نیست.

۲- ادله‌ای که با استناد به عدم تناسب میان مادی و مجرد، امکان حصول شناخت حقیقی نسبت به جواهر مجرد را نفی می‌کند.

از میان مثال‌های متعدد، به ذکر چهار مثال برای هر قسم از دلایل بسنده می‌شود:

دلیل ۱: بر اساس نظر ارسطو، عقل انسان در حیات کنونی با ماهیات (حقیقت) امور مادی، رابطه‌ای طبیعی دارد و بنابراین تنها با رجوع به صورت‌های خیالی قادر به ادراک است؛ بر این اساس، درک جواهر غیرمادی (مفارق) که تحت حس و خیال واقع نمی‌شوند اولاً و بالذات ممکن نیست [Aquinas, 1975: 1. co].

دلیل ۲: اگر عقل ممکن دارای وجودی جدای از بدن بود، باید به جای صورت‌های مادی، جواهر مفارق را می‌شناخت؛ زیرا چنین جواهری معقول‌تراند و با عقل مطابقت (مناسبت) بیشتری دارند، اما عقل ممکن، قادر به شناخت جواهر مفارقی که به کلی مجزّد از ماده باشند، نیست؛ زیرا این جواهر صورت‌های خیالی ندارند و صورت‌های خیالی نسبت به عقل در حکم موضوعات محسوس برای حواس‌اند و همان‌گونه که حواس بدون موضوعات محسوس ناکارآمدند، عقل ممکن نیز به هیچ وجه بدون صورت‌های خیالی قدرت ادراک ندارد، چنانکه ارسطو در «درباره نفس» (De anima) بیان می‌کند [Aquinas, 1976: 60. 18].

دلیل ۳: جواهر مفارق نسبت به امور محسوس شناخت دارند؛ زیرا صورت امور محسوس به نحو معقول در آنها وجود دارد، حال اگر عقل ممکن، قادر به درک جواهر مجرد باشد، به واسطه شناخت جواهر، امور محسوس را نیز خواهد شناخت. در این صورت نیازی به شناخت از راه صورت‌های خیالی نخواهد داشت و وجود صورت‌های خیالی بی‌ثمر خواهد بود، اما این امر ممکن نیست، زیرا طبیعت فاقد اموری زائد است [Aquinas, 1976: 20; Aquinas, 1984: 10. 6. sc3].

دلیل ۴: قلمرو فعالیت عقل فعال تا آنجاست که سبب معقولیت صورت‌های خیالی می‌شود. بنابراین عقل ممکن با موضوعات معقول دیگری غیر از صور انتزاع‌شده از صورت‌های خیالی، ترکیب نمی‌شود و بر این اساس عقل ممکن قادر به شناخت جواهر مجرد نیست [Aquinas, 1976: 60. 19].

پاسخ آکوئینی به مسأله دوم

دلیل ۱: نفس آدمی از راه ادراک مختص خود، قادر به شناخت کامل ماهیت خود و قوای مختص به خویش است، اما نه از این طریق و نه به واسطه هیچ امر مادی دیگری قادر به شناخت جواهر مجرد نیست؛ زیرا میان امور مادی و ماهیت (ذات) جواهر مجرد، تناسبی وجود ندارد [Aquinas, 1984: 2. co].

دلیل ۲: درک جواهر مجرد مستلزم نوعی شناخت عالی‌تر، هم‌ردیف با نوع شناخت جواهر مجرد، برای عقل ممکن است. لازمه این سخن نوعی شناخت دوسویه برای عقل ممکن است. الف: شناختی همانند شناخت جواهر مجرد؛ ب: شناختی از راه دریافت از حواس؛ اما وجود دو نوع شناخت برای عقل ممکن محال است، زیرا از مبانی دو نوع شناخت، یک نوع از آنها زاید خواهد بود، در حالی که در طبیعت امور زائد موجود نیست [Aquinas, 1976: 60. 21].

دلیل ۳: نفس به واسطه عقل ممکن ادراک می‌کند، حال اگر عقل ممکن قادر به درک جواهر موجود باشد، انسان نیز جواهر مجرد را درک خواهد کرد و این مطلب آشکارا خطا است؛ زیرا همان‌گونه که ارسطو اشاره می‌کند [Ross, 1925: II. 1]، نسبت انسان به جواهر مجرد، مانند چشم خفاش به آفتاب (as the eye of the owl to the sun) است [Aquinas, 1976: 60. 22]. بنابراین نفس انسان قادر به درک جواهر مجرد نیست [Aquinas, 1976: 60. 22].

دلیل ۴: درک جواهر مجرد مستلزم نوعی شناخت عالی‌تر هم‌ردیف با نوع شناخت جواهر مجرد برای عقل ممکن است. لازمه این سخن نوعی شناخت دوجهی برای عقل ممکن است:

الف) شناختی همانند جواهر مجرد

ب) شناختی از راه دریافت از حواس

اما باید دانست که وجود دو نوع شناخت برای عقل ممکن محال است، زیرا از میان دو نوع شناخت، یک نوع از آنها زاید خواهد بود، در حالی که در طبیعت امور زائد موجود نیست [Aquinas, 1976: 60. 21].

از نظر آکوئینی، انسان قادر به درک کامل جواهر مفارق از راه جواهر مادی نیست، زیرا جواهر مفارق به طور کلی از ماهیت امور مادی متمایزاند [Aquinas, 1975: 2. co] و هیچ نسبت کافی و خاصی میان آنها وجود ندارد [Aquinas, 1975: od 1] و نتیجه حاصل از این تمایز، این است که هر اندازه عقل انسان ماهیت امور مادی را انتزاع کند، هرگز به چیزی از جنس جواهر غیرمادی دست نخواهد یافت و به همین دلیل می‌توان گفت که انسان قادر به درک کامل جواهر مفارق نیست.^۲

پاسخ آکوئینی به مسأله سوم

آکوئینی درباره شناخت خدا چنین اظهار می‌دارد که: از آنجا که عقل انسان در حیات کنونی قادر به درک جواهر غیرمادی مخلوق نیست، به طریق اولی نمی‌تواند ذات جواهر مجرد نامخلوق را درک کند و بنابراین باید گفت که خدا نخستین موضوع شناخت ما نیست، بلکه ما بیشتر خدا را از راه مخلوقات می‌شناسیم و نخستین موضوع شناخت ما در حیات کنونی، ماهیت امور مادی است که موضوع خاض عقل است [Aquinas, 1975: 88]. خلاصه اینکه به اعتقاد وی، ما هرگز نمی‌توانیم در ظرف این شناخت ضعیف به تماشای ماهیات جواهر غیرمادی نائل شویم، مگر در بهشت هنگامی که به واسطه جلال الهی خداگونه شویم [Aquinas, 1984: 15. t].

با توجه به آنچه ذکر شد، روشن می‌شود که هر دو اندیشمند با وجود پذیرش مابعدالطبیعه و امور مفارق، هنگام ورود به بحث از شناخت مفارقات، با ارائه ادله‌ای چند، اعلام می‌دارند که شناخت مفارقات ممکن نیست. با این وصف، تعارضی اولیه شکل می‌گیرد و می‌توان پرسید: اگر از نظر ایشان شناخت مفارقات ممکن است به چه دلیل استدلال بر عدم امکان شناخت مفارقات می‌آورند؟ و اگر شناخت ممکن نیست، چگونه علم

مابعدالطبیعه را طرح می‌کنند و در باب امور مفارق اعم از نامخلوق و مخلوق و ویژگی‌ها و مسائل آن بحث می‌کنند؟ پاسخ‌گویی به دو پرسش مهم مذکور و رفع ابهام و اثبات سازگاری درونی آراء دو اندیشمند، منوط به اشاره به برخی اصطلاحات مرتبط با مسأله شناخت است. از جمله این موارد می‌توان به علم و اقسام آن، صورت و اقسام آن، عقل فعال و جایگاه آن در شناخت و معانی مختلف ماهیت اشاره کرد؛ سرانجام با نگرشی تحلیلی و استناد به عبارات ایشان، تعارض موجود در آراء ایشان را رفع و سازگاری درونی را اثبات نمود.

الف: اقسام علم

بر اساس اظهارات ابن سینا و آکوئینی می‌توان گفت که اگر چه از نظر ابن سینا تفکیک علم حصولی و علم حضوری، به صراحت اعلام نشده است، اما از تحلیل آراء ایشان و توجه به تعریف علم حصولی و حضوری، چنین بر می‌آید که آنچه محل بحث نحوه شناخت نفس نسبت به مفارقات است، علم حصولی است.

ب: صورت

اصطلاح «صورت» از نظر ایشان برای دو موضوع کاربرد دارد:

۱- گاه متعلق صورت، صورت معقول و مفارق از جمله عقل و فرشته است که جوهری مستقل، عینی و واقعی به‌شمار می‌رود.

۲- گاه متعلق صورت، صورت معقول ذهنی، درونی و عارضی است.

با این وصف می‌توان گفت که صورت در بحث حاضر، مشترک لفظی است که از یک جهت بر جوهر و از جهت دیگر بر عرض قابل حمل است.

ج: ماهیت

معنای عام ماهیت عبارت است از: «ما به الشیء هوهو» که این معنا خالق و مخلوق را شامل می‌شود (حکایت از هستی دارد).

معنای خاص ماهیت، عبارت است از: «مایقال فی جواب ماهو» و این معنا مختص مخلوقات است (حکایت از چیستی دارد).

د: عقل فعال

عقل فعال از نظر ابن سینا دهمین عقل از سلسله معقول مفارق و بیرون از نفس است. شناخت مفارقات مستلزم فیض عقل فعال است. اما آکوئینی عقل فعال را درون نفس می‌داند^۲ و از نظر او شناخت مفارقات منوط به فعالیت عقل فعال درونی است، اگرچه ضعف نور عقل فعال درونی، مقتضی استمداد از نور عقل مجرد یعنی خداوند است [Aquinas, 1975: 79].

راه‌حل تقسیم‌ثنائی شناخت

به‌منظور اثبات سازگاری درونی آراء ابن سینا و آکوئینی مبنی بر امکان و عدم امکان شناخت مفارقات، می‌توان دو نوع متعلق را برای شناخت در نظر گرفت:

۱- متعلّق بیرونی، عینی، مستقلّ و جوهر

۲- متعلّق درونی، ذهنی، وابسته و عرض

مقصود از متعلّق بیرونی، همان صورت معقول واقعی است که به اعتقاد دو اندیشمند هرگز موضوع شناخت نفس انسانی واقع نمی‌شود؛ در مقابل، متعلّق درونی همان صورت معقول ذهنی است که نفس قادر به شناخت آن است. اکنون به دنبال درنظرگرفتن دو نوع متعلّق برای شناخت، می‌توان گفت که شناخت نیز بر دو قسم است: شناخت حقیقی و شناخت غیرحقیقی (شناخت حقیقت)؛ حال بر اساس اقسام شناخت، می‌توان آراء ابن سینا و آکوئینی را بررسی نمود:

از عبارات ایشان این‌گونه استنباط می‌شود که آنجا که متعلّق شناخت، ذات و واقعیت جوهر مفارق است، شناخت را شناخت حقیقی گویند و آنجا که بحث از صورت ذهنی است، مقصود ایشان شناخت حقیقت است. با این وصف می‌توان گفت آنجا که ایشان شناخت مفارقات را برای نفس ممکن نمی‌دانند، مقصود ایشان «شناخت حقیقی» است و متعلّق این نوع از شناخت ماهیت به معنای عام است و می‌توان گفت از نظر ایشان، نفس نسبت به ذات جوهر مفارق، شناخت حقیقی ندارد؛ اما آنجا که شناخت جواهر مفارق را برای نفس ممکن نمی‌دانند، مقصود ایشان شناخت غیرحقیقی یا شناخت حقیقت است که متعلّق آن ماهیت به معنای خاص و صورت ذهنی است. یعنی نفس نسبت به صورت معقول ذهنی مفارقات شناخت به حقیقت دارد.

نکته حائز اهمیت این است که اصطلاح «حقیقت» مُتَّخَذ از عبارات ابن سینا و آکوئینی است، چنانکه به‌عنوان نمونه می‌توان به تعریف ابن سینا از «ادراک» اشاره کرد که می‌گوید: «ادراک شیء آن است که حقیقت شیء نزد مدرک حاضر شود و به واسطه مدرک مشاهده شود» («ادراکُ الشَّیْءِ هُوَ أَنْ تَكُونَ حَقِیقَتُهُ مُتَمَثِّلَةً عِنْدَ الْمَدْرِكِ يُشَاهِدُهَا مَا بِهِ يُدْرِكُ...») [Avicenna, 2000c: 3. 7] و همچنین آکوئینی آنجا که می‌گوید: «حقیقت، موضوع نظر است و خیر موضوع عمل» [Aquinas, 1984: 15. 2].

نتیجه‌گیری

عبارات ابن سینا و آکوئینی در خصوص امکان و عدم امکان شناخت جواهر مفارق توسط نفس انسانی، با نوعی تعلیق همراه است و گویی تعارضی میان اظهارات ایشان یافت می‌شود. به همین سبب و به‌منظور رفع تعارض ظاهری میان آراء ایشان، شناخت به دو قسم، شناخت حقیقی و شناخت حقیقت تقسیم می‌شود. بر این اساس می‌توان گفت هر دو اندیشمند می‌پذیرند که شناخت حقیقی جواهر مفارق برای نفس انسانی ممکن نیست، اما شناخت حقیقت مفارقات برای نفس انسانی ممکن است. به تعبیری دیگر می‌توان گفت علم حصولی به شناخت حقیقی مفارقات راه ندارد و شناخت حقیقی مختص جواهر مفارق است که از راه علل و اسباب حاصل می‌شود و نیز هر دو اندیشمند می‌پذیرند که نفس به خودی خود قادر به شناخت حقیقت نیست بلکه در این مسیر به کمک عقل فعال نیازمند است، با این تفاوت که عقل فعال از نظر ابن سینا بیرونی و در حکم علت مُفَبِّض است، اما از نظر آکوئینی عقل فعال درونی و در حکم علت مُعَدّ است و نفس به دلیل ضعف نور عقل فعال درونی، ناگزیر از نور عقل مجرد یعنی خداوند، مدد می‌جوید.

تشکر و قدردانی: موردی توسط نویسنده گزارش نشده است.
تأییدیه اخلاقی: موردی توسط نویسنده گزارش نشده است.
تعارض منافع: موردی توسط نویسنده گزارش نشده است.
سهم نویسندگان: نوشتین عبدی ساوجیان نویسنده کل مقاله است (۱۰۰٪).
منابع مالی: موردی توسط نویسنده گزارش نشده است.

منابع

- Aquinas ST (1975). Summa contra gentiles: book one (God). Pegis AC, translator. Notre Dame: University of Notre Dame Press.
- Aquinas ST (1976). Summa contra gentiles: book two (Creation). Anderson JF, translator. Notre Dame: University of Notre Dame Press.
- Aquinas ST (1984). Truth. 2nd Volume. Anderson JF, Mac Glynn SJ, translators. Cambridge: Cambridge Publication.
- Avicenna (1984). The beginning and the resurrection. Nourani A, editor. Tehran: McGill University Institute of Islamic Studies in collaboration with Tehran University Press. [Persian]
- Avicenna (1987). Definitions. Fooladvand M, translator. Tehran: Soroush. [Persian]
- Avicenna (1992). Discussions. Bidarfar M, editor. Tehran: Bidar Publications. [Persian]
- Avicenna (2000a). Comments. Qom: Islamic Propaganda Office. [Persian]
- Avicenna (2000b). Salvation from drowning in the sea of misguidance. Daneshpajoo MT, editor. Second Edition. Tehran: University of Tehran Press. [Persian]
- Avicenna (2000c). Rescue. Daneshpajoo MT, editor. Tehran: Tehran University Press. [Persian]
- Avicenna (2006a). Theology from the book of healing. Tehran: Bostan Ketab. [Persian]
- Avicenna (2006b). The Soul from the book of Healing. Hassanzadeh Amoli H, editor. Tehran: Bostan Ketab. [Persian]
- Avicenna (2007). Al-Shefa. Abolal Afifi EM, Tabatabai SMH, editors. Qom: Zavelghorba. [Persian]
- Brehier E (2001). Historie de la philosophie: L'Antiquité et le Moyen Age, III: Le Moyen Age et la Renaissance. Mahdavi Y, translator. Tehran: Kharazmi Publication. [Persian]
- Ross WD, editor (1924). Aristotle's metaphysics. Oxford: Oxford University Press.

پی‌نوشت

۱. شناخت حسی و خیالی، محل بحث مقاله حاضر نیست.
 ۲. در ارتباط با این نظر آکوئینی که امکان درک کامل جواهر مفارق برای انسان وجود ندارد، می‌توان پرسید: درک ناقص به چه معناست؟ آیا انسان صرفاً قادر به اثبات جواهر یا خداوند است؟ چنانکه پرهیه اشاره می‌کند که شناخت انسان نسبت به خداوند، شناختی پیوسته و متصل به صورت‌های محسوس است که فراتر از عالم محسوس نمی‌رود و انسان تنها پس از اثبات خدا و پذیرش او به‌عنوان علت نخستین، به سراغ صفات او می‌رود [Brehier, 2001: 215-216].
 مسأله اینجاست که حتی اگر در مورد خداوند به‌عنوان علت نخستین بپذیریم که از راه صفات او به شناخت ماهیت او پی می‌بریم، در مورد جواهر مفارق وضعیت چگونه است؟ آیا درک افراد از جواهر مجرد، یکسان است؟ چگونه میان افراد متعدد، اشتراک نظر در مورد ماهیت و صفات و تعداد جواهر مفارق حاصل می‌شود؟ ملاک تمایز آنها از یکدیگر چیست؟ و اساساً انسان چگونه تمایز میان مجردات را درک می‌کند؟ آیا از جواهر مفارق، صورتی در انسان ایجاد می‌شود؟ صورت مشابه با کدام ملاک ساخته می‌شود؟ جایگاه وجودشناختی آنها چگونه تشخیص داده می‌شود؟ برای پی‌بردن به لوازم آنها از صفات خداوند استفاده می‌شود یا صفات موجودات عالم ماده؟ آیا پیش از خداوند شناخته می‌شوند یا بعد از خداوند؟ و آیا با ادعای عدم درک کامل مجردات، درک مفارقات با مشکل مواجه نخواهد شد؟ یا اینکه به‌منظور پاسخ‌گویی به مسائل فوق، باید راه ایمان را پیش گرفت و پذیرفت که خرد انسان تنها با هدایت ایمان قادر به درک سلسله مراتب وجود است و عقل انسانی مقتضی استمداد از نور عقل الهی یعنی خداوند است؟ و این تأویل با بیان آکوئینی سازگار است آنجا که اعلام می‌دارد که ذهن، نورانیت خویش را مدیون امور مفارق و به ویژه خداوند است [Aquinas, 1984: 10. 6. co].

۳. آکوئینی به دلایل متعددی برای اثبات درونی‌بودن عقل فعال اشاره می‌کند، از جمله رجوع شود به 76. 2, 3, 6 [Aquinas, 1975: 76. 2, 3, 6].